

نگاهی به عرفان و ولایت از منظر علامه طباطبائی^(ه)

مجتبی مطهری الهامی*

استادیار دانشگاه علامه طباطبائی^(ه)، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۸/۲۰)

چکیده

این مقاله جستجویی مختصر با ذوق بینش عرفانی و معنوی به مسئله ولایت از نگاه علامه طباطبائی^(ه) است که با الهام از «رسالةالولاية» که از آثار گرانبهای ایشان است، نگاشته شده است و اساس آن از لحاظ معرفتی بر این مبتنی است که جوهره دین، حنیف است و عطر الوهیت دارد و نیز ازلی و ابدی است و ثبات و جاودانگی دارد؛ به بیان دیگر، برای ظاهر دین، شریعت و برای باطن آن، طریقتی است و نیز صورت حقه آن را اسرار و حقایقی است که سیر به سوی ملکوت دارد و باطن نبوت و دین نامیده می‌شود که به نام «حنیه لدی حقی» یا ولایت نامیده می‌شود؛ بدین معنی که وجهه خلقی رسالت و نبوت تشریحی پایان‌یافتنی است و دوران آن به رسالت خاتم‌الانبیاء بازمی‌گردد، اما وجهه حقی آن که ولایت است، استمرار دارد و بازگشت به وجود خاتم‌الاولیاء حضرت امام مهدی^(عج) دارد. البته مرتبه شدید ولایت در نبی نیز هست و مهم‌تر اینکه دریافت وجدانی و شهودی از ولایت، از طریق راهیبایی به باطن عالم و سر غیبی آن و نیز معرفت شهودی (توحید میسر است) که البته این امر مخصوص انبیاء نیست؛ به عبارت دیگر، سیر و سلوک عرفانی خالصانه و عاشقانه است که سالک را به درک عترت طیبه می‌رساند و از انوار جمالیه و جلالیه حق و نور ولایت ایشان بهره‌مند می‌نماید، چراکه فطرت انسانی با نور ولایت حق عجین شده است و امانتداری انسان از خدای سبحان در آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» همان ولایت مطلقه الهیه است که در بطن نظام تشریح و نظام تکوین نهفته است.

واژگان کلیدی: عرفان، ولایت، شهود، عترت، نبوت، امانت، دین.

* E-mail: dolat.chap@gmail.com

مقدمه

نام علامه طباطبائی^(۱) باقرآن، عرفان و حکمت قرین است و اندیشه عمیق و نورانی او همچون چشمه‌ای زلال و ساری در خاطره فرهنگ و اندیشه این سرزمین به یادگار مانده است. علامه طباطبائی^(۲)، این غواص دریای بی‌کرانه قرآن کریم، خود سرمست از جام زلال ولایت بوده است و همین سر بوده که وی در تفسیر خویش قرآن را باقرآن و آیه را با آیه به تفسیر و تأویل رسانید. وی احیاگر تفسیر جامع و گرانمایه‌ای به نام تفسیر المیزان است که سیره تفسیری وی الهام گرفته از روش رسول اکرم^(ص) و اهل بیت^(ع) می‌باشد؛ همانان که راسخان علم الهی هستند. به قول استاد شهید مطهری^(۳)، المیزان بهترین تفسیری است که از صدر اسلام تا به امروز در میان شیعه و سنی به رشته تحریر درآمده است و «به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی، این تفسیر را باید نوعی دایرةالمعارف تفسیری دانست» (جوادی آملی، ۱۳۶۸: ۲۴۷).

علامه طباطبائی^(۴) حکیمی بزرگ و عارفی کامل در عرفان علمی و عملی است که نه تنها عرفان نظری و عرفان عملی را به خوبی هضم کرد، بلکه عرفان در بینش، اندیشه و رفتار وی نیز متجلی بود. رساله الولایة وی ره‌آورد و انعکاس تحقیق و تحقق سیر و سلوک علمی و عملی وی در عرفان بوده است و نوعی معراجنامه و سفرنامه سلوکی او نیز به شمار می‌رود، هرچند رساله‌الباب در سیر و سلوک و اخلاق نیز از وی نشر یافته که دلیل بر عرفان عملی اوست. عرفان علامه بیش از آنکه رنگ و بوی صوفیانه و مسلک دراویش و مدرسه خانقاه را که جنبه اجتماعی تصوف و عرفان است، در اندیشه و سلوک وی انعکاس دهد، عرفان شیعی، ولایی و اهل بیته^(ع) را متمثل می‌سازد که در بطن قرآن کریم و سیره قولی و فعلی رسول خدا^(ص) و عترت طاهرین^(ع) جلوه‌گر شده است. «چنین عرفانی در باطن دین (شریعت) مندرج است؛ زیرا راه نیل به عرفان حقیقی تنها در سایه شجره طیبه دین و شاخسار شریعت مبین امکان‌پذیر است که آن هم ریشه در فطرت الهی و معنوی آدمی دارد؛ زیرا هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمی‌شود، مگر آنکه ابتدا انسان از ظاهر شریعت به باطن آن سیر کند و تا انسان متأدب به آداب شریعت حقه نگردد، اخلاق حسنه برای او به حقیقت ظهور ننماید و ممکن نیست که نور معرفت الهی و علم باطن و اسرار شریعت برای او

منکشف شود. از این نظر، ظن برخی خطاست که به ترک ظاهر، علم باطن پیدا شود و یا پس از پیدایش آن، به آداب ظاهره احتیاج نباشد» (موسوی خمینی^(ع)، ۱۳۶۸: ۷).

چیستی عرفان و راز و رمز آن

در یک بینش کلی و با نگاه حکمت ذوقی و عرفان شیعی از منظر علامه، بر اساس معرفت عرفانی نفس، سرّ روح (روح قدسی انسان) از نفخه الهیه است. روح الهی را از آن جهت «سر» گویند که غیر از اصحاب راز و سلوک آن را ادراک نکنند؛ زیرا محلّ شهود حق، سرّ لطیف روح است که از طریق علم حضوری و سلوک عرفانی و با بینش (هستی‌شناسی) در حکمت ذوقی و (متعالیه) دریافت می‌شود. «عرفان، معنویت‌خواهی و معرفت رب، بندگی خالصانه و وجهه الهی یافتن است و وجه‌الله را در تمام حرکات - سکناات و نیات خویش متبلور ساختن، هجرت از محدوده هستی فطری خویش و پیوستن به هستی اصل، لقاء و دیدار حق. فناى شهودی انسان (نه وجودی) در توحید به منزله ولی‌الله نائل گشتن عوالم هستی و نیز عالم شهود و غیب را مظهر جلوه خدا دیدن، همه جهان هستی را تحت ولایت مطلقه الهیه وجدان کردن، ادراک باطنی وحدت حق، تجلی حق، وحدت شهودی حق». چنان‌که در حدیث نبوی است: «وَ كَذَلِكَ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ كُنْتُ نَبِيًّا وَأَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ: آدم در میان آب و گل بود که خاتم انبیاء و اولیاء ولیّ ولایت جان و دل بود» (فاضل تونی، ۱۳۶۰: ۹۳).

در تفسیر آیه ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ به‌درستی که ما امانت الهی را بر آسمان‌ها و زمین عرضه کردیم...» (الأحزاب / ۷۲)، توضیح در حدیث قدسی آمده است: «لَا يَسْعَانِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعَانِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ: آسمان‌ها و زمین ظرفیت پذیرش مرا ندارند، بلکه قلب نورانی مؤمن ظرفیت پذیرش مرا دارد» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۸: ۱۰۰).

علامه طباطبائی^(ع) در تفسیر المیزان پنج احتمال را برای معنی «امانت الهی» مطرح می‌نماید و پس از نقد و بررسی احتمالات چهارگانه، احتمال پنجم را می‌پذیرد که مراد از امانت، ولایت الهیه است و می‌گوید معنی و تفسیر آیه این است که آسمان‌ها و زمین استعداد و ظرفیت پذیرش این امانت الهی را که همان ولایت الهیه است، ندارند و تنها انسان در آفرینش است که استعداد ظرفیت

پذیرش حمل این امانت را پذیرا شد و موجودات دیگر جهان هستی از قبول آن امتناع کردند»^۳ و به قول حافظ:

«آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند
ساکنان حَرَمِ بَیْتِ عِفَافِ مَلَكُوتِ با من راه‌نشین باده مستانه زدند»
(دیوان حافظ).

«از نظر علامه طباطبائی^(ره) در واقع، بستر ادراک ولایت بر اساس همانا معرفت (عرفان نفس) و تهذیب اخلاق از طریق سیر و سلوک روحی است که افق اندیشه آن در این حوزه با توجه به آیه کریمه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ﴾ بر شماسست معرفت نفس خودتان و مراقبت از آن (المائده/ ۱۰۵) و نیز آیه کریمه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و هر کس بنگرد فردا خود چه پیش فرستاده است. تقوای الهی پیشه کنید؛ به درستی که خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است ﴿الحشر/ ۱۸﴾. به هر حال، علامه طباطبائی بر اساس این آیات، چند محور حیاتی را مطرح می‌کند:

۱- معرفی سرّ روح یا روح ملکوتی انسان یا خودشناسی از طریق تهذیب اخلاق، سلوک کشف و شهود نفس یا روح قدسی انسان بر اساس هستی‌شناسی در حکمت صدرایی و عرفان ابن‌عربی.

۲- مراقبت نفس (خودنگهداری و خودیابی): ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ به درستی که خداوند دانا و حکیم است ﴿النساء/ ۲﴾؛ ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾ آیا او نمی‌داند که خداوند ناظر بر اعمال ماست ﴿العلق / ۱۴﴾ و ﴿وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَخَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ آنچه را که شما در نفس خویش آشکار و یا پنهان می‌کنید، خداوند به سبب آن شما را محاسبه می‌نماید ﴿البقره / ۲۸۶﴾. در واقع، «انسان آگاه و بیدار، حضورات و نیات قلبی خویش را مواظب است و آنچه را می‌خواند، می‌شنود یا می‌بیند و می‌گوید، به آن توجه دارد و مراقب است. هر چه مراقبت انسان بیشتر و دقیق‌تر باشد، ادراکات اندیشه‌ها، احساسات و رؤیاهای انسان زلال‌تر و صافی‌تر است. به قول حافظ:

«پاسدار حرم دل شده‌ام شب همه شب که در این خانه جز اندیشه او ننديشم»
(ر.ک؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۴: ۲۱ و ۲۲).

سیره و روش رسول اکرم^(ص) چنین بود که اصحاب و یاران خویش را به سیر و سلوک تشویق می‌فرمود. سیره علامه طباطبائی^(ع) با شاگردانش نیز به همین طریق بود^۵.

۳- عبودیت و ربوبیت بر مبنای شریعت محوری.

۴- توحیدمداری (وحدت وجود).

۵- فنای شهودی در توحید (فنا فی فعلی، صفاتی، ذاتی برای سلوک به سوی حق و لقای او.

علامه طباطبائی^(ع) در تفسیر آیه ﴿فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ ای

آفریدگار آسمان و زمین! تویی سرور و یاور من در دنیا و آخرت ﴿(یوسف / ۶۳-۶۲)، در المیزان به اصل ولایت الهیه و توجه قلوب اولیای الهی و مخلصین از بندگان خاص خداوند سبحان، به جایگاه ولایت اشاره می‌نماید. باید بین ولایت تکوینی و مقام نبوت تشریحی تفاوت گذاشت. نبوت و رسالت مطلبی است و نیل به مقامات معنوی انسانی، ولایت تکوینی و امامت، نکته‌ای دیگر، چنان‌که در تفسیر المیزان ذیل تفسیر آیه شریفه ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِّن لَّدُنَّا عِلْمًا﴾ (آنجا) بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که رحمت (و موهبت عظیمی) از سوی خود به او داده بودیم و نیز علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم ﴿(الکهف / ۶۵) اشاره کرده‌اند که مخلصین حضرت حق، سالکان معرفت ذات الهی و توحید ربوبی و نیز اولیای الهی، شاهدان ولایت حقیقی الهیه هستند. همچنین، در تفسیر آیه ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾ همان پروردگار شرق و غرب که معبودی جز او نیست، او را نگاهبان و وکیل خود انتخاب کن ﴿(المزمل / ۹)﴾. از همین طریق، توحید در الوهیت و توحید ربوبی به مقام ولایت الهیه از طریق عبودیت که از فروع ربوبیت حق است تا نیل به حقیقت توحید اشاره شده است (ر.ک؛ رودگر، ۱۳۸۲: ۱۱۵) که در واقع، در این آیات، وی پیوند عرفان و سلوک روحانی و ولایت را به خوبی ترسیم می‌نماید. این روش را علامه طباطبائی^(ع) از استاد عرفان خویش، مرحوم آیت‌الحق والعرفان، سید میرزا علی‌آقای قاضی گرفته‌اند. «از نظر مرحوم میرزا علی‌آقای قاضی^(ع) وصول به مقام توحید

و سیر و سلوک خالصانه إلى الله درک وجدانی عرفان ذات احدیت، بدون ادراک وجدانی ولایت امامان شیعه اهل بیت^(ع) عصمت و طهارت که خلفای به حق رسول الله^(ص) هستند، امکان پذیر نیست» (طباطبائی، ۱۴۲۵ق: ۱۴). این نکته نزد حکمای نامی چون ملاصدرا و ابن عربی، محقق قیصری و آقا محمدرضا الهی قمشه‌ای، در بحث ولایت و امثال آن نیز مشهود است. اوصیای الهی بنا به خصوصیت امامت و ولایت تکوینی، هدایت مخلوقات را از جنبه باطنی و وجودی به سوی عالم نور و وحدت بر عهده دارند.

اساس رساله الولایة اثر علامه طباطبائی بر مبانی حکمت متعالیه و عرفان ابن عربی نهاده شده است و محقق داود قیصری در کتاب رسائل قیصری، ولایت را همانند نبوت و توحید یکی از مبانی مهم عرفان نظری می‌داند (ر.ک؛ قیصری، ۱۳۵۷: ۲۸-۳۱).

آیت الله جوادی آملی در شرحی که بر رساله الولایة علامه طباطبائی^(ص) نوشته است، در توضیح سخن استاد خویش اشاره می‌نماید که اگر کسی نفس قدسی خود را مشاهده نماید، ضرورتاً خداوند سبحان را شهود می‌نماید و این بهترین راه برای یافتن ولایت الهیه و شهود جمال و جلال حق است (الروم/ ۱۷۲). اگر انسان بخواهد خود را بنگرد، راهش آن است که به عجز و ناتوانی خود پی ببرد، بلکه راه ولایت، راه توحید است» (جوادی آملی، بی تا: ۹۶) و خود را بارقه‌ای از حقیقت ذات الهی احساس می‌کند و لحظه لحظه، دائماً و مستمراً خود را وابسته به حق می‌بیند، نه وابسته به خود و دیگران». البته این راه را بدون معرفت و سلوک به سوی کلمه اخلاص و توحید نمی‌توان طی کرد»^۷.

در یک بینش اجمالی، بحث عرفان‌یابی به صورت اسرار و مکنون و در گرانبها در لابه‌لای متن تفسیر المیزان نهفته است. «در خبایا و زوایای کتاب المیزان مطالب ژرف عرفانی به صورت مستور، نه مشهود و به صورت سر نه علن، به سبک اشارت نه عبارت، به نحو اشراق نه اشراب، مطوی، مخزون، مکتوم و مکتون است که ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْعَارِفُونَ﴾» (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۹۹).

استاد مطهری^(ص) اظهار می‌دارد: «بسیاری از مباحث و معارف این تفسیر، بیش از آنکه زاییده اندیشه و نبوغ ذهنی و یا معلول تفکر و استدلال (علم حصولی) باشد، اشراب از الهامات و اشراقاتی است که از طریق علم افاضی و حضوری بر قلب حکیم طباطبائی نازل شده است. بنده ریشه امهات

بسیاری از مسائل فکری (عقیدتی) خویش را از این تفسیر نفیس اقتباس نموده‌ام» (نقل قول از پدر شهیدم) «(ر.ک؛ مطهری، ۱۴۲۹ق.؛ بحث تفسیر).

پیوند عرفان و ولایت را در تفسیر *المیزان* به صورتی دیگر نیز می‌توان ترسیم کرد. اینکه در مباحث تفسیر *المیزان* بعد از بحث‌های فلسفی، علمی، فرهنگی، دینی، اجتماعی و سیاسی، یک بحث روایی نیز در پایان هر بند تفسیری از آیات و سوره شده، بیانگر این سرّ مکنون و ارزشمند است که تیر آخر را معصوم^(ع) رها می‌کند و یا آخرین سخن را که فصل خطاب و نیز معیار صحت و درستی اندیشه است، از طرف معصومین^(ع) (حضرت رسول اکرم^(ص) و اهل بیت^(ع)) بیان می‌شود که مفسر حقیقی کلام خدا هستند و سرّ عصمت معصومین^(ع) نیز در همین است.

نباید تصور کرد که بحث‌های علمی و فرهنگی (کلامی، اجتماعی) در *المیزان* نسبت به سخن معصوم^(ع) از ارزش بیشتری برخوردار است و از این نظر، مقدم بر بحث روایی ذکر شده است، بلکه کاملاً برعکس است. در اینجا نکته‌ای مهم قابل ذکر است و آن اینکه از لحاظ حدیث‌شناسی، علامه طباطبائی در بیان روایات از روش علمی و تحقیقی پیروی می‌کند و روایات صحیح و مستند را انتخاب می‌کند و از این روی، به احادیث ضعیف و مرسل استناد نمی‌کند. این مسئله از حاشیه‌ای که وی بر چندین جلد از مسائل اعتقادی کتاب *بحار الأنوار* علامه مجلسی نوشته، قابل اثبات است. به‌علاوه، این مطلب از روش تفسیری علامه و انتخاب روایات در بحث روایی *المیزان* نیز قابل درک است.

ولایت و عرفان

سراغاز مذهب تشیع به امر امامت و ولایت بازمی‌گردد. ظهور حقیقت امامت و ولایت به معنای عرفانی آن می‌باشد و هرگونه تفسیری از شیعه باید با توجه بر این حقیقت مبتنی باشد که «لطیفه ولایت جنبه لدی‌الحقی پیامبران است و در ظرف زمان و تاریخ خطی و کمی آن نمی‌گنجد و نمی‌توان عوامل اجتماعی و سیاسی را در پیدایش ولایت و مذهب تشیع اصل و محور دانست یا جنبه کلامی (فقهی) یا ظاهری تشیع را در شناخت این مذهب مبنا قرار داد، چراکه این عوامل و اسباب مقید به زمان و مکان در دایره آفاق این جهان است» (ر.ک؛ پازوکی، ۱۳۸۵: ۱۸-۱۷) و باز سرّ تشیع مستور می‌ماند. ترسیم حکیمانه از مذهب تشیع این است که نبوت، ظاهر است و ولایت،

باطن و یا نبوت، ظاهر ولایت است و ولایت، باطن نبوت و اشرف از آن است؛ زیرا ولایت، صفت الهیه است و جنبه لدی الحقی دارد، اما نبوت و رسالت جنبه لدی الخلقی دارد و از این روست که نبوت به خاتم انبیاء پایان یافت، اما ولایت الهیه پایان نپذیرفت، البته حقیقت روح کامله قدسیه، انسان کامل و ولایت مطلقه در درجه اول در کامل ترین انسان هستی و در خاتم الانبیاء متجلی است و واحد است، چه نبی مرتبه شدید ولایت را داراست و دارای مرتبه نبوت نیز می شود. ولایت الهی کثرت برمی دارد و ازلاً و ابداً باقی است. پیامبر اکرم^(ص) از ازل هم نبی است و هم ولی. به همین خاطر، حضرت محمد^(ص) پیش از ایجاد آفرینش نبی بود. بنابراین، نسبت خاتم ولایت به خاتم نبی همان نسبت انبیاء است به خاتم رسل، و همین معنی مراد شیخ محیی الدین بن عربی در فصّ شیشی فصوص الحکم است، با این بیان که «فَخَاتَمَ الرَّسُلِ مِنْ حَيْثُ وَلَايَتِهِ نَسَبَتُهُ مَعَ الْخَاتَمِ الْوَلَايَةِ نَسَبَتُهُ الْأَنْبِيَاءِ وَالرَّسُلِ مَعَهُ؛ پس نسبت خاتم انبیاء به خاتم ولایت (حضرت ولی عصر^(عج)) مانند نسبت خاتم انبیاء است با انبیاء و رسولان و پیامبران اولوالعزم» (شیخ الإسلام، ۱۳۸۶).

هرچند شارح قیصری از این عبارت چنین استنباط کرده که نسبت خاتم رسول به خاتم ولایت همان نسبت سایر انبیاء است به خاتم ولایت، و ضمیر «معه» را به خاتم ولایت بازگردانده است، حال آنکه مرجع ضمیر، «خاتم رسل» است و سخن قیصری درست نیست، به دلیل اینکه ابن عربی در جای دیگر در کتاب خود گفته است: «فَإِنَّهُ الْوَلِيُّ الرَّسُولِ النَّبِيِّ وَ خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ الْوَلِيِّ الْوَارِثِ الْأَخِيذِ عَن أَصْلِ: به درستی که رسول، هم نبی است و هم ولی، و حضرت ولی عصر که خاتم الاولیاء ولایت خود را در باطن از رسول خاتم دارد» (تونی، ۱۳۶۰: ۹۴-۹۵).

این عبارت صریح در بیان وی، در اینکه ولایت انبیاء و خاتم الاولیاء از جزئیات ولایت خاتم رسل است، چنان که شیخ بعد از این عبارت گفته است: «وَهُوَ حَسَنَةٌ مِّنْ حَسَنَاتِ خَاتَمِ الرَّسُلِ: یعنی خاتم ولایت درجه ای است از درجات خاتم انبیاء و رسولان» (همان: ۹۳-۹۴).

پیامبران پیش از خاتم و نیز اولیاء دارای مقام ولایت ازلی نیستند، اما مقام نبوت حضرت ختمی مرتبت و ولایت امیر مؤمنان^(ع) ازلی است، چنان که «كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرّاً وَ مَعَ مُحَمَّدٍ جَهْرًا: با همه انبیاء در سرّ و باطن آنان حضور داشتم و با رسول خاتم در ظاهر هم حضور داشتم» (همان: ۹۳-۹۴) و حدیث نبوی «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِّنْ نُورٍ وَاحِدٍ» اشاره به همین معنی است. لذا «در جوامع روایی

ما آمده است اولین چیزی که از خدای متعال صادر شد، مقام نورانیت رسول الله^(ص) است، چون زمان و ماده بعد پیدا شد: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّنَا عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ» (جوادی آملی، ۱۳۶۴، ج ۳: ۳۰۳). امام علی^(ع) می‌فرماید: «كُنْتُ وُلِيًّا وَ أَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ: من ولی بودم، زمانی که آدم بین مرتبه علم الهی و خلق عالم آفرینش بود». ملاً جامی نیز در شرح نصوص در این معنی گفته است: «در آن وقتی که آدم^(ع) که نه روح بود و نه جسد... و مراد امام علی^(ع) از «كُنْتُ وُلِيًّا...» این است که ولی بودم بالفعل قبل از ایجاد عالم. پس در اینجا اشکال نشود که تمام انبیاء و اولیاء در علم خدا نبی و ولی بودند و بنابراین، اختصاص وجهی ندارد، زیرا نبوت و ولایت انبیاء بعد از ایجاد آنها بود، ولی امام علی^(ع) مانند رسول الله^(ص) که صاحب ولایت مطلقه است، بالفعل قبل از ایجاد عالم و تعیین آفرینش او خودش وجود نورانی در عالم داشته است» (فاضل تونی، ۱۳۶۰: ۹۳-۹۲). لذا لطیفه معنوی شیعه امر ساده‌ای نیست که بتوان آن را مقید و محدود به جهات ظاهری آن کرد و به قول هانری گربن، شیعه عمیق‌ترین و معنوی‌ترین تفسیر را از نبوت دارد. حکومت الهی، امام^(ع) در شیعه بخشی از ولایت است، لذا شیعه را صرفاً نمی‌توان از جنبه کلامی یا فقهی و یا سیاسی آن شناخت و یا هر کس را تنها به خاطر تبعیت از مذهب آبا و اجدادی سنتی در مذهب تشیع، حقیقتاً شیعه دانست. شیعه واقعی اهل سرّ پیامبر اکرم^(ص) و حضرات معصومین^(ع) است و اهل عرفان تزکیه و صفای نفس است، امامان^(ع) حجت حق بر روی زمین هستند و ولی الله اعظم حق و حضرت فاطمه زهرا^(س) حجت بر این معصومین^(ع)، چنان‌که در زیارت حضرت صدیقه^(س) می‌خوانیم: «لِنَبَشِّرَ أَنْفُسَنَا بِأَنَّا قَدْ طَهَّرْنَا بِوَلَايَتِكَ: ما خود بشارت می‌دهیم که به واسطه ولایت تو پاک شدیم»^{۱۳}. یا سخن معصومین^(ع) که از زبان، امام باقر^(ع) روایت شده، «هَلِ الدِّينَ إِلَّا الْحُبُّ: اساس دین براساس عشق است». عشق الهی عشق به رسول خدا^(ص) و عشق به حضرت زهرا^(س) و حضرات معصومین^(ع) است، اما این عشق بدون حکمت (تعقل و معرفت و یا ولایت)، معنی واقعی پیدا نمی‌کند؛ زیرا سرّ سخن این است که کیفیت عشق ورزیدن چگونه است. این مقام ولایت از آغاز آفرینش جریان داشته طبق آیه مباهله (آل عمران / ۶) اهل بیت پیامبر اکرم^(ص) نفس وی محسوب می‌شوند (أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ) درباره اهل بیت^(ع) در روایات آمده «كُلُّهُمْ نُورٌ وَ أَحَدٌ» همه از یک نور سرچشمه گرفته‌اند، چنان‌که در زیارت اربعین می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ: گواهی می‌دهم که تو نوری در پُشت‌های شامخ و در رَحِم‌های پاکیزه بوده‌ای» (قمی، ۱۳۷۵: ۷۷۱). البته

عشق به اهل بیت (ع) امری مستقل در طول عشق به رسول خدا (ص) و عشق به خدا نیست. خداوند برای انسان یک دل و یک دلبر آفرید و با یک دل دو دلبر نمی‌توان داشت. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ:﴾ خداوند برای کسی دو قلب در درونش قرار نداده است ﴿(الأحزاب/ ۴)﴾. لذا وجود امام معصوم (ع) ^{۱۴} «از شیعه تنها برای بیان احکام و نشر معارف دینی و سنت پیامبر (ص) نیست تا با غیبت ولی این نقض غرض صورت گیرد. ولایت امام (ع) علاوه بر هدایت حیات ظاهری مردم در حیات معنوی آنان، در هدایت باطنی اعمال آنان نیز مؤثر است و حیات روحانی آنان را تنظیم می‌نماید و باطن اعمال و افعال را به سوی حق سیر می‌دهد؛ زیرا (انسان کامل که همان پیامبر اکرم (ص) یا امام معصوم (ع) است، از راه باطن به نفوس و ارواح مردم اشراف و اتصال دارد، گرچه از چشم ظاهری مردم مستور باشد» (طباطبائی، ۱۳۴۶: ۱۵۴-۱۵۳).

علاوه بر این، چنان‌که در زیارت جامعه کبیره اشاره شده است و نیز بر طبق نظر علامه طباطبائی (ع) ^{۱۵} در تفسیر آیه شریفه ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (البقره/ ۱۴۳) که درباره ولایت تکوینی ائمه اطهار (ع) است، اهل بیت (ع) واسطه فیض عالم هستی هستند و معنی آیه این است که ما مسلمانان را شاهد و الگو برای همه مردم عالم قرار دادیم و رسول اکرم (ص) شاهد و واسطه فیض بر ایشان. علامه با استفاده از روایات شیعه و سنی اثبات می‌کند که حضرات معصومین (ع) واسطه فیض این عالم هستند و در واقع، این همان ولایت تکوینی آنان است. در این جهان همه نعمت‌های ظاهری نظیر روزی - سلامت امنیّت و نعمت باطنی نظیر علم - حکمت عرفان تزکیه برکات روزی به واسطه فیض آن بزرگواران است. بنابراین، از اینجا دانسته می‌شود که از نظر حکمت و عرفان شیعی، به ویژه نظر علامه طباطبائی، امامان شیعه هم راه معرفت الهی، هم راه سلوک به سوی توحید، هم شاهد باطن اعمال انسان‌ها و هم مایه سبب امنیّت از حوادث ناگوار بر اهل زمین هستند. فرشتگان و عرش الهی در خدمت به انسان کامل و ولایت می‌باشند. (ر.ک؛ موسوی خمینی ^{۱۶}، ۱۳۶۰: ۱۷۴-۱۸۵). اگر حجت الهی در زمین نباشد، زمین اهل خود را فرو می‌برد، چه انسان کامل روح عالم است و دلیل آن، این آیه است که می‌فرماید: ﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ:﴾ فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کاری نازل می‌شوند ﴿(القدر/ ۴)﴾. عالم تا وقتی زنده است که روح آن یعنی انسان کامل (خلیفه الهی) در وی باقی است، چنان‌که انسان تا

وقتی زنده است که روح در بدنش زنده و باقی است. بنابراین، همان‌گونه که جسد آدم منهای روح مساوی است با مرگ، عالم بدون انسان کامل نیز مساوی است با ویرانی و نابودی جهان. انسان کامل مظهر تامّ و جامع اسماء و صفات الهی و جامع همه عوالم مُلکی، مثالی و عقلی و دارای ولایت کلیّه، تکوینی و مقام خلافت الهیه است؛ به بیان دیگر، ولایت بیت‌الغزل عرفان ذات معرفت‌الله و اسماء حُسنای الهی است که روح و جوهر عرفان می‌باشد؛ زیرا هر چیزی را علامت است و علامت پیامبران الهی، ولایت است. عرفان بی‌ولایت چنان است که گویی عقل بی‌درایت. لسان‌الغیب خواجه شیراز در غزل خویش به صورت رمز بدین اشارت فرموده است:

«رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت»
(ر.ک؛ ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۷: ۱۴۶).
«حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق، بدرقه رهت شود همت شحنة نجف»
(دیوان حافظ).

از نظر روش‌شناسی (منطق عملی)، رویکرد و روش علامه طباطبائی^(ع) در تفسیر المیزان و در رساله‌الولایه روشی ترکیبی و تلفیقی از عقل - نقل و نیز کشف و شهود است، چراکه علامه، قرآن، عترت، برهان و عرفان را نه در عرض هم، بلکه در طول هم می‌داند، لذا در تفسیر قیّم المیزان با تصریح و گاه تلویح و رمز به این مسئله اشاره دارد، چون دین الهی جامع قلب وحی و نقل - عقل است.^{۱۷} البته روش تلفیقی در کتاب مصباح‌الهدایه إلى أخلافه والولایه حضرت امام خمینی^(ع) نیز مشاهده می‌شود. در این کتاب، امام خمینی^(ع) ولایت را باطن خلافت و ولایت مطلقه کلیّه را باطن خلافت مطلق کلیّه می‌داند (ر.ک؛ موسوی خمینی^(ع)، ۱۳۶۰: ۱۹۶).

گرچه بحث ولایت در فصوص‌الحکم ابن عربی و شرح فصوص قیصری با رویکرد عرفان نظری، در رساله‌الولایه حکیم میرزا احمد آشتیانی با رویکرد عرفانی و در رساله‌الولایه محمدرضا الهی قمشه‌ای با مبنای فلسفی - عرفانی کسوت ظهور یافته‌اند، ولی در عین حال، رساله‌الولایه علامه طباطبائی^(ع) از لطافت - ظرافت عرفانی و بینش حکمی جامع و دقیق برخوردار است، چنان‌که فصل اول و دوم این رساله با روش فلسفی و برهانی و نیز در فصل سوم آن با روش نقلی اصل ولایت اثبات و تبیین شده است و در فصل چهارم طریق نیل به تهذیب نفس، سلوک روحانی و فنای شهودی در حضرت

حق که همان نیل به مقام ولایت می‌باشد، توضیح داده شده است. در واقع، در فصل سوم و چهارم با روش عرفانی و ذوقی با الهام از آیات قرآنی و روایات معصومین^(ع) به اثبات ولایت مبادره شده است. چنان‌که علامه طباطبائی^(ه) در افق قرآنی نیز راه وصول به مقام ولایت از همین طریق را معرفه‌الله (معرفت نفس قدسی) و نیز عمل و تلاش خالصانه برای سلوک به سوی لقاء حق به اثبات می‌رساند (ر.ک: قمی، ۱۳۷۵: ۲۵۹ و مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۸: ۳۹): «إِلَهِي أَقِمْنِي فِي أَهْلِ وَلايَتِكَ مَقَامَ مَنْ رَجَاءِ الزِّيَادَةِ مِنْ مَحَبَّتِكَ إِلَهِي أَلْهَمْنِي بِذِكْرِكَ إِلَى ذِكْرِكَ...: پروردگارا! مرا در میان اهل ولاء و دوستان خویش بر جایگاه کسی قرار ده که فزونی محبت تو را امید دارد. پروردگارا! شیرینی یاد خویش را در دل من افکن تا مدام مرا به یاد و فکر تو اندازد و همتی بدرقه راهم نما که جان من از اسماء تو برخیزد و روحم از جایگاه قدسیت الهام گیرد» (قمی، ۱۳۷۵: ۲۵۹). اما در فصل پنجم که گویی ثمره و نتیجه فصول پیشین است، با روش ترکیبی و تلفیقی از عقل وحی، نقل، کشف و شهود که سیر پایانی این رساله است، ولایت را در جهان خارج تجلی می‌بخشد و لباس تعیین به آن می‌پوشاند.

در بحث قرآنی ولایت در آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (الأحزاب / ۷۲)، همانا ولایت مطلقه الهیه در آغاز اثبات فطرت الهی، ولایت تکوینی، حدوث آدمیان و نعمت ربوبی ولایت و آیه «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (التكاثر / ۸) در باب فرجام حیات انسانی است، چه ولایت روح نظام تکوین و تشریح است و جهان خلقت و شریعت به مقام ولایت اتصال دارد و بدون آن معنا پیدا نمی‌کند و فطرت انسانی با سرشت و خمیرمایه ولایت آفریده شده است، چنان‌که امام علی^(ع) می‌فرماید: «إِنِّي كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَ مَعَ الرَّسُولِ جَهْرًا» و رسول اکرم^(ص) می‌فرماید: «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ». مقام ولایت روح کلی عالم و آگاه بر ضمائر درون انسان و موجودات هستی است، چنان‌که در زیارت‌نامه معصومین^(ع) می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تُرِدُّ سَلَامِي» (طباطبائی، ۱۳۴۳: ۷۲ و آملی، ۱۳۴۵: ۳۸۲).

این کلمات اشاره‌ای به همین مقام اسرارآمیز ولایت دارد که در اصل، ولایت عامه مطلقه برای حقیقت محمدیه (انسان کامل) است که قوس نزولی و صعودی دارد، چه بعد از رسول اکرم^(ص) ولایت طبق احادیث صحیح و متقن به ائمه اطهار^(ع) اختصاص دارد که خلفای حقه او هستند که از طرف خداوند منصوب به ولایت و خلافت شده‌اند و خاتم انبیاء و وصی او، امام علی^(ع) و خاتم

اوصیاء و اولیاء، حضرت مهدی حجّة بن الحسن^(ع) در باطن و اصل یک حقیقت واحدند که انبیاء و رسولان و نیز پیامبران اولوالعزم، نبوت و ولایت خود را از آن سه به ارث می‌برند. نمونه استناد علامه طباطبائی^(ه) به آیات و احادیث در نیل به مقام ولایت عرفان بر دو محور معرفت نفس (خودشناسی و خودیابی) و نیز مراقبت نفس و توجّه به خودیابی مبتنی است.

آیات:

الف) ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...﴾ و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خودفراموشی» گرفتار کرد... ﴿(الحشر / ۱۹).

ب) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ...﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید! ﴿(المائدة / ۱۰۵).

ج) ﴿سُنِّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟! ﴿(فصلت / ۵۳).

د) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ...﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از (مخالفت) خدا بپرهیزید؛ و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده است... ﴿(الحشر / ۱۸).

ز) ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا...﴾ (آنجا) بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که رحمت (و موهبت عظیمی) از سوی خود به او داده‌ایم... ﴿(الکهف / ۶۵).

احادیث:

الف) «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ انْتَهَىٰ إِلَىٰ غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ: هر کس خود را شناخت، پروردگارش را شناخته است و شناخت معرفت نفس بهترین طریق خداشناسی و نهایت معرفت الله است» (رودگر، ۱۳۸۲: ۱۵۱).

ب) «الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَاعْتَقَهَا وَ نَزَّهَهَا عَنْ كُلِّ مَا يَعْبُدُهَا: عارف کسی است که نفس خویش را بشناسد و خدا را از روی مهر و عشق عبادت کند و نفس خویش را از غیر خدا و هر چه باعث دوری او از حق می‌شود، تنزیه و آزاد سازد» (همان).

«همی‌گویم و گفته‌ام بارها بُود کیش من مهر دلدارها»

(ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۴۳، ج ۱۱: ذیل سوره مائده).

ج) «لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ إِلَّا خَلْقُهُ: بین خداوند و مخلوقات او هیچ پرده و مانعی

نیست، مگر حجاب خود و خلق او» (ر.ک؛ همان). به قول حافظ:

«میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز»

(دیوان حافظ).

د) امام علی^(ع) در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدَ اللَّهَ عِبَادَةَ التُّجَّارِ... عِبَادَةَ الْعَبِيدِ...»

عِبَادَةَ الْأَحْرَارِ...: گروهی خدا را به امید مزد می‌پرستند. این پرستش بازرگانان است و گروهی او را

از روی ترس عبادت می‌کنند و این عبارت بردگان است و گروهی وی را برای اینکه خدا لایق

بندگی و ستایش است، می‌پرستند و این عبادت آزادگان است» (نهج‌البلاغه/ح ۲۲۹).

نتیجه‌گیری

رسالة الولاية علامه طباطبائی^(ره) خود بر اساس مبانی حکمت متعالیه صدرالمتألهین و عرفان

نظری محیی‌الدین بن عربی مبتنی است. در واقع، خلاصه‌ای از حکمت الهی و روش آن نیز

استدلالی است؛ زیرا علامه طباطبائی^(ره) هرچند مبانی فلسفی وی در این رساله بر اساس حکمت

ذوقی صدرایی است، اما روش وی سینایی است و بر برهان استوار است. نکته دیگر اینکه وی در این

رساله در بین روش‌های نقلی و روایی برهانی فلسفی و ذوقی عرفانی عرفان نظری، روش ترکیبی و

تلفیقی از کشف و ذوق شهود (برهان) و قرآن را از مسئله ولایت ارزیابی می‌نماید، اما روش کشفی

عرفان او نیز که از بطن قرآن سرچشمه گرفته، عرفانی شیعی، علوی و اهل بیته^(ع) است، نه عرفان

صوفیه. در روش نقلی نیز قرآن و عترت را غیرقابل تفکیک می‌داند و صرفاً به کلام خدا استناد

نمی‌کند. نکته مهم دیگر اینکه رسالة الولاية علامه طباطبائی^(ره) بر محور نوعی هستی‌شناسی بر

اساس حکمت ذوقی و اشراقی استوار و در واقع، سفرنامه عشق فطری و معنوی انسان است. در روش سیر و سلوکی ریاضت نیز که از ارکان تهذیب نفس است، بر محور شریعت نبوی (و علوی)، طرح‌ریزی شده است. از آن روی، عرفان حقیقی جز از طریق درک مقام ولایت، ولاء و رسیدن به باطن علم و نیز سرّ و شهود هستی و عترت شریعت میسر نیست، چنان‌که روش برخی از حکما و عرفای شیعی، به‌ویژه معاصرین نیز به همین صورت بوده است.

پی‌نوشتها:

۱- استاد مطهری تعابیر دیگری نیز دارند. علامه طباطبائی^(ع) مجسمه تقوی و معنویت است. در تهذیب نفس و سیر و سلوک الهی مقامات عالی را طی کرده است. وی مردی است که در حال حاضر هم مجهول‌القدر است. مردی است که باید صد سال دیگر بنشینند و به ارزش او پی ببرند. علامه طباطبائی^(ع) چند نظریه در فلسفه دارند؛ نظریه‌هایی در سطح جهانی که شاید شصت سال دیگر ارزش این نظریه‌ها روشن شود، ولی ما قدر خود را نمی‌دانیم (ر.ک؛ یادنامه تفسیر کبیر علامه طباطبائی، ۱۳۶۱: ۲۰، ۳۳، ۷۶ و ۱۳۶).

خاطره‌ای از نوجوانی بیاد دارم به وقتی که در قم با والد گرانقدر خویش به منزل علامه طباطبائی^(ع) به مجلس علمی ایشان شرکت می‌کردیم. گاهی در آن مجمع علمی، نقد بر سخن و اندیشه علامه می‌گردید و ایشان پاسخ می‌دادند. بعد از آنکه با پدرم از منزل علامه طباطبائی^(ع) خارج شدیم و به سوی حرم حضرت معصومه^(س) رفتیم، من با ضمیر پاک نوجوانی گفتم: پدر جان سخن کی درست است؟ پدرم در پاسخ عرض کردند: آقای طباطبائی درست می‌گویند. اینها نمی‌فهمند و بی‌خود اشکال می‌کنند.

۲- علامه طباطبائی^(ع) بر چند جلد از اول کتاب بحار/الأنوار، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و ۶ که جنبه اعتقادی دارد، حاشیه زده‌اند.

۳- علامه حسن‌زاده آملی، فصّ حکمة عصمتیة فی کلمة فاطمیة را بر فصوص/الحکم محیی‌الدین بن عربی اضافه نموده است. ایشان می‌فرمایند: مستحب است که در اذان «أشهد أن فاطمة الزهراء بنت رسول الله، عصمة الله الكبرى، حجة الله على الحجج» را بعد از «أشهد أن علياً ولياً لله» بگویند.

۴- سرّ عشق سرّ نماز؛ سر نماز عاشقانه، عاشق به نماز نمی‌ایستد، بلکه در نماز غرق می‌شود. در قلب عاشق جذب و شوق غالب می‌آید. استاد علامه طباطبائی^(ع) در نماز مستغرق بود. در نوجوانی خاطره‌ای به یاد

دارم که پدرم استاد مطهری^(۵) علامه طباطبائی را به فریمان دعوت نمودند، به یاد دارم در وقت ظهر قبل از نهار که علامه در منزل اقوام نزدیک شهید مطهری در فریمان به نماز ایستاده بود، قنوت ایشان پنج تا ده دقیقه طول کشید، در حالی که خودم غرق تماشای نماز علامه بودم.

۵- یعنی؛ «خودشناسی مایه دستیابی به غایت و منتهای هر شناخت و دانستن است، نخواهد بود».

۶- یعنی: «عارف کسی است که نفس الهی و نورانی خویش را شناخت و آن را از هر قیدی و بندی آزاد نمود و آن را از هر آنچه پروردگارش امر به دوری داد، پاک و منزّه گردانید».

۷- یعنی: «خداوند بین خود و خلق و آفریده‌اش حجاب و پرده نگذاشته است. این خود انسان است که بین خود و پروردگارش حجاب می‌شود».

منابع و مأخذ

- آملی، سید حیدر. (۱۳۴۵). *جامع الأسرار و منبع الأنوار*. تصحیح هانری کرین و عثمان یحیی. تهران: انستیتو ایران و فرانسه.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۷۷). *نیایش فیلسوف*. چاپ اول. مشهد: نشر دانشگاه رضوی.
- پازوکی، شهرام. (۱۳۸۵). *مجموعه مقالات*. «جامع الأسرار سید حیدر آملی». به کوشش محمد کریمی. چاپ اول. تهران: نشر اطلاعات.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۶۸). *پیرامون وحی و رهبری*. چاپ اول. تهران: نشر الزهراء.
- _____ . (بی تا). «رسالة الولاية علامه طباطبائی». *مجله میراث جاویدان*. سال دوم. شماره دوم.
- _____ . (۱۳۷۹). *تفسیر نسیم*. ج ۱. چاپ دوم. تهران: مرکز نشر اسراء.
- _____ . (۱۳۶۴). *تفسیر موضوعی قرآن*. ج ۳. تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۶۴). *مجموعه مقالات*. تهران: نشر دفتر تبلیغات اسلامی.
- _____ . (۱۳۷۶). *فصل حکمة عصمتیة فی کلمة فاطمیة*. تهران: نشر سروش.
- رودگر، محمدجواد. (۱۳۸۲). *از آیین تا جمال*. چاپ اول. تهران: نشر وثوق.
- فاضل تونی، محمدحسین. (۱۳۶۰). *تعلیق بر فصوص الحکم ابن عربی*. تهران: نشر مولا.
- قاضی، سید محمدحسن. (۱۳۸۳). *شرح حال سید علی آقای قاضی*. با مقدمه حسین غفاری. تهران: انتشارات حکمت.

قمی، عباس. (۱۳۷۵). *مفاتیح الجنان*. تصحیح استاد ولی. تهران: نشر فرجام؛ چاپ و نشر فرهنگ و ارشاد اسلامی.

قیصری، داوود. (۱۳۵۷). *رسائل قیصری (التوحید والتبوة والولاية)*. تهران: نشر انجمن حکمت.

طباطبائی، محمدحسین. (۱۳۴۶). *شیعه در اسلام*. قم: نشر مرکز بررسی‌های اسلامی.

_____ . (۱۳۴۳). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. ج

۱۱. تهران: انتشارات محمدی.

مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ ق.). *بحار الأنوار*. بیروت: مؤسسه الوفاء.

مطهری، مرتضی. (۱۳۶۱). *احیاء تفکر اسلامی*. تهران: نشر دانشکده الهیات دانشگاه تهران.

_____ . (۱۳۵۱). «یادنامه تفسیر کبیر علامه طباطبائی». *مجموعه مقالات*. چاپ اول. قم:

انتشارات شفق.

موسوی خمینی^(ه)، روح‌الله. (۱۳۶۰). *مصباح الهدایة إلى الخلافة و الولاية*. ترجمه سید احمد فهی.

تهران: پیام آزادی.

_____ . (۱۳۶۸). *چهل حدیث*. چاپ اول. تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.

نهج البلاغه. (۱۳۷۰). ترجمه سید جعفر شهیدی. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

از اینجا ببرد

برگ درخواست اشتراک دوفصلنامه علمی - تخصصی *ادبیته* علامه طباطبائی (۱۵)

نام و نام خانوادگی/عنوان مؤسسه:

درخواست اشتراک از شماره تا شماره و تعداد مورد نیاز از هر شماره نسخه

نشانی:

تلفن:؛ کد پستی:؛ صندوق پستی:

نشانی پست الکترونیکی:

تاریخ:

لطفاً حق اشتراک را به شماره حساب ۹۸۷۲۲۸۹۰، بانک تجارت، شعبه شهید کلازیری به نام درآمد اختصاصی دانشگاه علامه طباطبائی واریز نمایید. اصل فیش بانکی را به همراه فرم تکمیل شده فوق به نشانی دفتر مجله *ادبیته* علامه طباطبائی (۱۵) ارسال فرمایید. حق اشتراک سالانه دو شماره با احتساب هزینه ارسال، ۱۵۴۰۰۰ تومان است. برای استادن و دانشجویان با ارسال کپی کارت شناسایی پنجاه درصد تخفیف لحاظ خواهد شد.

